

بقلم: آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

فرضتهای ملی ایران

علی بن عیسی حاکم بیدادگر مشرق ایران

هارون بعد از عزل بن یحیی برمکی که يك چند در مشرق ایران ولایت و حکومت داشت علی بن عیسی بن ماهان را که بجباری و ستمکاری مشهور بود بفرمانروائی مشرق ایران برگزید. علی بن عیسی بعد از انتصاب بحکومت و ورود بخراسان به اذیت و آزار مردم و جمع آوری مال و مکننت پرداخت و در این راه بقدری افراط ورزید که عموم مردم آن ساکنان از تسلیم زروسیم و مال خود بجز آمدند ولی از ترس جرأت ابراز و دادخواهی نداشتند، هر چند دادخواهی و تظلم آنان سودی نداشت، زیرا تنی چند از آنان محرمانه موضوع را به یحیی برمکی نوشتند که در فرصت مناسب هارون را از رفتار خلاف انسانی علی بن عیسی در ایران آگاه سازد، و او نیز مردی رابا نقشه قبلی بعنوان دادخواهی نزد خلیفه فرستاد ولی چون خلیفه از غارتگریها و نارواییهای علی بن عیسی بی خبر نبود و از تاراج و بیداد وی همواره سهمی برای خلیفه فرستاده میشد سودی نبخشید، و کار بجائی رسید که هارون سوگند خورد که هر کس از علی بن عیسی تظلم کند آن کس را بنزد وی فرستد بدین ترتیب یحیی و همه مردم متظلم مشرق ایران خاموش شدند.

بطوریکه نوشته اند (۱) علی بن عیسی خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و قومس و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و سوخت و آن ستمگر حد و شمار گذشت، پس از آن مال هدیههای ساخت رشید را که پیش از او کسی نساخته بود و نه پس از وی نساختند، و آن هدیه نزدیک بغداد رسید نسخت

آن بر رشید عرضه کردند سخت شادمانه شد و بتعجب بماند و فضل ربیع که حاجب بزرگ بود میان بسته بود تعصب آل برمک را و پایمردی علی بن عیسی میکرد، رشید، فضل بن ربیع را گفت چه باید کرد در باب هدیه‌یی که از خراسان رسیده است؟ گفت خداوند را برمنظر باید نشست و یحیی و پسرانش و دیگر بندگان را بنشانند و بیستاید تا هدیه پیش آرند و دل‌های آل برمک بطرقه مقرر گردد.

خاص و عام را که ایشان چه خیانت کرده‌اند، که فضل بن یحیی برمکی بدان وقت که در خراسان بود هدیه آن مقدار آورد از خراسان که عاملی از یک شهر بیش از آن آرد، و علی چندین فرستد.

این اشارت رشید را سخت خوش آمد که دل گران کرده بود بر آل برمک و دولت ایشان بپایان خواست آمد.

دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست و یحیی برمکی و دو پسرانش را بنشانند و فضل ربیع و قوم دیگر و گروهی بایستادند و آن هدیه‌ها را بمیدان آوردند، هزار غلام ترك بود بدست هر یکی دو جامه ملون از شستری و سپاهانی و سقلاطون و ملحم دیباجی و دیبای ترکی و دیداری و دیگر اجناس. غلامان بایستادند با این جامه‌ها و بر اثر ایشان هزار کنیزك ترك آمد بدست هر یکی جامی زرین یا سیمین بر از مشك و کافور و عنبر و اصناف عطر و طرایف شهرها و صد غلام هند و و صد کنیزك هند و بغایت نیکو رو و شال‌های قیمتی پوشیده و غلامان تیغ‌های هندوی داشتند . . . و کنیز-کان شارهای باریك در سق‌های نیکوتر از قصب و با ایشان پنج پیل نر آوردند و دو ماده نران با بر گستوان‌های دیبا و آینه‌های زرین و سیمین و مادگان با مهدهای زرو کمرها و ساختهای مرصع بجواهر بدخشی و پیروزه و اسبان کیلی و دو یست اسب خراسانی با جلپهای دیبا و بیست عناب و بیست شاهین و هزار اشتر آوردند و بیست با بالان و افسلرهای ابریشمین دیباها در کشیده در بالان و جوال سخت آراسته و سیصد شتر از آن با محمل

و مهید، بیست با مهدهای بزر و پانصد هزار و سیصد پاره بلور از هر دستی و صد جفت گاو و بیست عقد گوهر سخت قیمتی و سیصد هزار مروارید و دویست عدد چینی فغفوری از صحن و کاسه و غیره که هر يك از آن در سر کار هیچ پادشاهی ندیده بودند و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه‌های کلان و خمیره‌های چینی کلان و خرد و انواع دیگر و سیصد شادروان و دویست خانه قالی و دویست خانه محفوری، چون این اصناف نعمت بمجلس خلافت و میدان رسید تکبیری از لشگر برآمد و دهل و بوق بزدند آن چنانکه کسی مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده، هاروارشید روی سوی یحیی برمکی کرد و گفت این چیزها کجا بود در روزگار پست فضل؟

یحیی گفت زندگانی امیردراز باد، این چیزها در روزگار امارت پسر در خانه‌های خداوندان این چیزها بود.

بشهرهای عراق و خراسان، هارون الرشید از این جواب سخت طیره شد، چنانکه آن هدیه بروی منغص شد و روی ترش کرد و برخاست از آن خضر برفت (۱) این پاسخ دلنشین که یحیی داد البته مایه شرم و تشویر خلیفه-گشت، اما خلیفه میدانست که علی بن عیسی در خراسان و عراق و دیگر شهرها بغارت مشغول است و هم او بود که دست علی را کشاده کرده بود تا هر چه میخواست میگرد با این ترتیب مردم در زیر بار جور و فشار عمال بیدادگر خلیفه فرسوده میشدند.

برای این مردم پستمدیده هیچ روزنه امیدی نبود از این رو بود که هر جامدعی تازهای سر بر میآورد مردم دعوت او را اجابت میکردند و گرد او جمع میشدند تا شاید در زیر لوای عصیانگر او از ظلم و بیداد عمال بی انصاف خلیفه رهائی یابند.

سیستان یا مهید آزاد مردان ایران

سیستان از جمله ایالاتی بود که بعهد خلافت عثمان در سال ۳۰ هجری پس از

نبردی سخت گشوده شد و مرزبان آن (ایران پسر رستم) وقتی به نزد سردار عرب رفت
 اورا باهریمن تشبیه کرد و گفت :

(میگویند اهرمن بروز فرادید نیاید . اینک اهرمن فرا دید آمد که اندرین
 هیچ شك نیست) (۱)

و بعد از آن نیز چندین بار از قبول حکومت عربها سربرفتند و جنگهای بزرگ
 در بعضی از نواحی آن میان اعراب و سیستانیان رخ داد .

این ولایت از مراکز مهم خوارج بود که چون از مرکز حکومت اسلامی دور
 بود آنرا از پناهگاههای خود قرار داده بودند و در تمام مدت بنی‌امیه و بنی‌عباس تا
 آنگاه که حکومت بدست سستانیان افتاد ، این ولایت کمتر وقتی از منازعات شدید
 مخالفین خلفا علی‌الخصوص خوارج خالی بود .

علاقه به ملیت ایران و مذهب زرتشتی در سیستان در تمام عهد حکومت خلفا
 بحد اعلای خود وجود داشت .

و هو بندان و هیر بندان در آتشگاهها با آزادی مراسم مذهبی خود را انجام میدادند
 علاوه بر این میدانیم که سیستان از نقاطی است که در آئین زرتشتی نسبت بآن قائل
 به تقدیس بستیارند .

آنجا گر شاسب وسیله فروهرها محافظت میشود و سوشیانس در آخر الزمان از
 آنجا ظهور میکند بهمین سبب هم مدتها مذهب زرتشتی و مراکز مذهبی آن در آنجا
 باقی مانده بود .

روایات ملی ایران نیز در این سامان بیش از سایر نواحی محفوظ مانده بود و
 قسمت بزرگی از آن روایات هم چنانکه میدانیم باین ناحیه رابطه مستقیم دارد و آن
 داستانهای مربوط بخاندان گرشاسب است که بیش از تمام داستانهای دیگر ملی ما

وسعت و اهمیت دارد .

تمام این داستانها در سیستان زبان بزبان میگشت و چون همه آنها پهلوانی و حاوی افتخارات بزرگ بود طبعاً ما به تحریک حس ملیت در سیستانیان وجود عوامل زیر یعنی :

دوری از مرکز خلافت . بقای آیین و مراکز دینی زرتشتی در میان بسیاری از اهل این ولایت .

قیامهای بیایی بر ضد عرب و عمال خلفاء . وجود داستانهای پهلوانی مربوط بخاندان گرشاسب ، قیامهای خوارج در این سرزمین . و نظایر این عوامل مردم سیستان را طبعاً میهن پرست و متوجه ملیت و متمسک بعادات و عقاید و رسوم ملی و مدعی استقلال و حکومت حاضر و بی عقیده نسبت بدستگاه خلافت اسلامی بیار آورد .

چنانکه گفتیم سیستان یکی از مراکز مهم خوارج بود ، زیرا این ناحیه از مرکز خلافت دور و علاوه بر این بوسیله ریگهای وسیع از سایر نقاط مجزا بود ، بهمین جهت خوارج آنجا را یکی از پناهگاههای مهم خود قرار داده بودند .

این خوارج بیشتر از اهالی سیستان بودند و گوئی مراد ایشان از این قیام دینی بیشتر رها نیدن سرزمین خویش از چنگ اعراب غالب بوده است و اتفاقاً بزرگترین پیشوایان این گروه در سیستان از ایرانیان بوده اند (۱)

قیام حمزه آذرك

حمزه پسر آذرك شاری معروف به حمزه بن عبدالله خارجی یکی از قیام کنندگان پر شور خوارج در مشرق ایران است .

این شخص نسبت خود را به (زو) طهماسب میرسانید (۲) همانطوریکه نگارش

۱- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا صفحه ۳۴

۲- تاریخ سیستان صفحه ۱۵۶

رفت ، فرمانروائی علی بن عیسی در مشرق ایران با ظلم و قساوت بسیار توأم بود ، از این رو در هر گوشه برضد او شورش و آشوبی برخاست ، اما خوارج چون قیام بر حکومت جائز را واجب میدانستند در مخالفت خویش بیش از سایر فرقه ها تعصب نشان میدادند .

در باره آغاز کار حمزه چیز روشنی در تاریخها نیست.

نوشته اند : که او در دوره حکومت جابرانه علی بن عیسی بر خراسان و مشرق ایران در سیستان برخاست ، گفته اند که یکی از عمال آنجا نسبت باو بی ادبی کرده بود او ستیزه آغاز نهاد و به حج رفت ، در بازگشت وی یاران خلف خارجی بر او گرد آمدند چنانکه سپاهی عظیم فراهم آورد و عامل خلیفه از بیم او از سیستان گریخت ، حمزه مردم سیستان را از ادای خراج به عمال خلیفه بازداشت و خود نیز از آنان چیزی نگرفت و از این هنگام بیعد خراجی از سیستان بیغداد فرستاده نشد ، از این پس حمزه با علی بن عیسی عامل خراسان و سرداران او جنگهای بزرگ کرد و کرمان و خراسان و سیستان را بر خلیفه و عمال او تباه نمود ، چندانکه علی بن عیسی از هارون مدد خواست و خلیفه ناگزیر خود بسال ۱۹۲ هجری بخراسان رفت و با آنکه نامه‌ای مبنی بر امان به حمزه نگاشت او حاضر بمصالحه نشد .

دلایرهای حمزه آذرك که سالها بیم و وحشت در دل خلیفه افکنده بود گویا

مشاء داستان معروف (امیر حمزه) شده باشد (۱)

بطوریکه عموم مورخان نوشته اند :

بسیاری از یاران وی در این قیام ایرانیان بودند نکته جالب توجه آن است که در قیام این خوارج ایرانیانی که از دستگاه خلافت ناراضی بودند با عربان همداستان میشدند و هرگز ملاحظه بر تریهای نژادی در میان نبود ، خاصه که بیشتر

خوارج لازم نمیدانستند خلیفه مسلمانان از عرب و قریش باشد و همین امر موجب انتشار مبادی و تعالیم آنها در میان ایرانیان بود .

عمال خلیفه با آنکه بارها در برابر وی بزانو درآمدند هرگز از تعقیب وی نمی‌آسودند جنگهای بسیار رخ داد و شهرها چندین بار دست بدست گشت در اینگونه حوادث هر دو طرف خشونت و قساوت بسیار نشان میداند .

خوارج در شهرها و قریبه‌ها بر هیچکس ابقاء نمیکردند حتی کودکان دبستان را نیز با معلم در مسجدها محصور میکردند و مسجد بر سر ایشان فرو می‌آوردند (۱)

در بعضی جاها نیز خانه‌ها را آتش میزدند و مردی را بر دو درخت که بهم می‌آوردند میبستند و سپس آن دو درخت را میگشودند تا پاره از آن بر هر درختی بماند (۲)

خلیفه و یارانش را بلکه هر کس را نیز که راضی بحکم خلیفه بود کشتنی میدانستند .

جور و بیداد بی اندازه علی بن عیسی مردم خراسان و نواحی مشرق ایران را چنان برآشفته بود که باسانی آرام و سکون نمی‌پذیرفتند این موج طوفان خیز خشم و سرکشی که در خراسان و سیستان و کرمان می‌جوشید بغداد را بسختی تهدید میکرد و خلیفه نیز خود مایه این همه نارضائی‌ها را که بیداد علی بن عیسی و سرداران وی بود میدانست و نمیخواست چاره درستی برای آن بجوید .

در نامه‌هایی که از گرگان بعنوان امان نامه و اتمام حجت برای حمزه فرستاد میتوان این نکته را بخوبی دریافت .

جوایی نیز که حمزه به وعده و وعیدهای خلیفه داد نشان میدهد که خشم و نارضائی مردم از عمال خلیفه تا چه اندازه موجب اینگونه طغیانها و سرکشیا بوده است و مخصوصاً از آن بخوبی برمیآید که این خشم و نارضائی برای فرقه‌هایی نظیر

۱ - تاریخ بیهق صفحه ۴۵

۲ - کامل ابن اثیر ج ۵ صفحه ۱۹۲ چاپ مصر

خوارج تا چه اندازه نقطه انکاء مناسبی بوده است ، در این نامه حمزه به‌خلیفه چنین نوشته است که :

(آنچه از جنگ من با کار گزارانت بگوش تو رسیده است نه از آن است که من در ملک با تو سرمنازعه دارم یا رغبتی بدینا در دلم باشد ، که بدینوسیله بخواهم بدان دسترس یابم، و درین کار بر تری و نام و آوازه نیز نمیجویم، حتی با آنکه بدسیرتی عمال تو در رفتار با کسانی که تحت حکم و ولایتشان هستند بر همه آشکار است و آنچه آنها از ریختن خونها و ربودن مالها و تبه‌کاریها و نارواینها پیش گرفته‌اند معلوم همگان است من بسر کشی بر آنها پیشی نجسته‌ام و گمان میکنم آنچه از حال خراسان و سیستان و فارس و کرمان بتو رسیده است مرا از سخن در این باب بی‌نیاز میکند (۱).
 هارون الرشید برای فرو نشانیدن این قیام پر شور همگانی شخصاً روانه خراسان گردید.
 علی بن عیسی که مسبب اصلی همه این نارضائی‌ها بود با حیل و تزویر زیر کانه‌ای خلیفه را با تقدیم تحف و هدایا در ری از خود راضی کرد ، و امارت خراسان و نواحی مشرق ایران را برای خود حفظ نمود .

لیکن چندی بعد معزول شد در حالی که کار از کار گذشته بود .

حمزه بن آذرك بعد از ارسال پاسخ نامه هارون الرشید و اعلام عدم مصالحه سی- هزار سپاهی برای جنگ با خلیفه گرد آورد و تانیشابور پیش راند ولی چون در اینجا شنید که هارون در گذشته است به غزوشد و هند رفت و تنها پنج هزار تن از سواران خود را در خراسان و سیستان و کرمان گذاشت و (گفتا نگذارید این ظالمان برضعفا جور کنند .)

حمزه در عهد مأمون و مدتی از عهد طاهریان نیز میزیست و بسال ۲۱۳ هجری

در گذشت. (۲)

۱ - دو قرن سکوت نقل از مسعودی ج ۲ صفحه ۲۰۱

۲ - تاریخ سیستان صفحه ۱۸۰